

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۷۵۷

۴۴۳۳ - فن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه قانین الادب

مؤلف: ابو الفتح حبیب بن ابراهیم بن محمد الطوسی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۶۱۳۲۵

شماره قفسه: ۵۶۰۸

۱۲۰۱

کتابخانه قانین الادب
۵۶۰۸

بازرسی شد
۲۷ = ۲۷

بازدید شد
۳۸۲

۵۷۵۷
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۴۲۳۳ - فن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب قانون الادب

مؤلف ابو الفتح حبیب بن ابراهیم بن محمد الطوسی

موضوع شماره قفسه ۵۶۰۸



شماره ثبت کتاب

۶۱۳۲۵

۱۲۰۱

نسخه فهرست شده
۵۶۰۸

قانون الادب

الزينة وورقة كفتة
الزينة لالة الكفتة كفتة

٧٧

۱۰۰

مسئله
اعاد من الله فضله وكرم ولا اله الا الله
عمره العبد المذنب الفقير الخاسر عبد الله

११२२

94

مجلس - فیروز

سبانی خواند که فاد و بر کاست. قدیم و توانا و در زوالت. کرم بزرگوار و در
خالق ارضی سماء و جبالست. معبود حق و انسی بلا فحالت. کسی و پارس
همین گفت فحالت. اسلام که بر کزیده و خوب فحالت. نه گفتن کز و شد
صلالت و به یاران و اهل بیت او و هر که مصطفی را قزایت و آلت. بختی و در جیب و در جیب
شیخ ادیب ابو الفضل حبیبی من ابراهیم بن محمد القلیبی. چون از تصنیف کتاب بسیار
التعلیف پیدا آید. که در علم او بسیار است. هر کسی ساخته بود که کتابی
دیدم که استخوان و فحالت و جیب. و حرف این جمله در اندر و وجود بود. چنانکه فحالت
آنچه یاد کرده است. بسیار است. واضح و روان کتاب دیدار کرده باشد که هر خواننده و آرد
آرد و در فهم کند. و در یابند. پس چون بدین کتاب یاد کرده شد کتابی که بک
علم ندیدم. همه کرده ام. و در جیب خوب است. و در تا به طریق قافیه کلام عربیت را بشق
تقریب جمله حروف بیست و نه نام فتح او و در فحالت و در علم او و خوف و شهوات
کتاب غیب المصنف. و کتاب حمزه. و کتاب محمد اللغة. و کتاب اصلاح المنطق. و کتاب
دیوان الادب. و کتاب صفا اللغة. و کتاب انوار الادب. و کتاب غیب ابی عبید
کتاب ادب الکتاب. و کتاب البها. و کتاب الروضة. و کتاب فحالت اللغات. و کتاب مجموع الادب
و کتاب غایب القان. و کتاب غیب الجیب. و کتاب فحالت الفاظ. و کتاب الفاظ ابی سبک
و کتاب الفاظ عبد الرحمن. و کتاب شرح فصیح الکلام. و کتاب الفاظ مجموع. و کتاب اصلاح
و کتاب العین. و کتاب المنداحل. و کتاب شمس السحر. و کتاب کتاب الادب. و کتاب الاشرف
و کتاب فحالت قتیبه. و کتاب الواسطه. و کتاب اثبتیه الاسماء و الافعال. و کتاب فحالت
اللغة. و کتاب فحالت الاشياء. و کتاب مقامات خیریری. و کتاب فقه اللغة. و کتاب
تذکران القرآن. و کتاب الشاهی. و کتاب دستور اللغة. و کتاب معاد فحالت
و کتاب المداخله. و کتاب اللغة. و کتاب الغنیة. و کتاب قیادی اللغة. و کتاب البذلک. و
کتاب الارشاد. و کتاب اللغة. و کتاب خلاص فحالت. و کتاب اللغة. و کتاب فقه الادب
کتاب بیان اللغة. و کتاب المقصور و الممدود. و کتاب مثل قطب. و کتاب الکلیات
کتاب شرح سبع طوول. و کتاب شرح الفحالة. و زبان پس کزین کلام این
کتابها تقریبی را یاد کرده شد. تقریب جمله حروف بیست و نه نام فتح او و در فحالت
قانون الادب را در علم او. و دید که این کتاب به اهل حج را اصلاح و قانونی بود که
خاصه شعر را از بهر قافیه شعر و ادب و از بهر لغات فحالت و کتابی را در علم او
محتاج و راغب باشد. جمله را این کتاب بکار آید. و از بسیار کتابها و دیگر مستحق شود

این کتاب در کتب
از سبکی کتابی و کزیده
چندین سده است

آن کسی که در بین علم این کتاب را خواند و فهم کند و دید که در هر علمی از جمله علوم. چون کسی خواهد که خطابه
فحالت این کتاب و دیدار بکار آید که کتابها تقریبی را یاد کرده شد. تقریب جمله حروف بیست و نه نام فتح او و در فحالت
حقیقت بعد از نبوت پنج حرف بود و از بهر کوار و از بهر علم و دانش نیست **چنانکه** این
جلد دیگر در قرآن مجید یاد کرده است و ما تعلم انه و الله الا الله و الماسخون في العلم **چنانکه** گفت
سید الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
الذين اولو العلم درجات و **چنانکه** علم صفی است از صفات خدای تعالی که هر که علم از زانی دانست
است آراسته به بدان صفت که حق جل و علا خود را بدان حد کرده است. و هر قول
عالم الغیب و انما اذ و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
و نهاده است بر مصطفی علیه الصلوة و السلام بیکر چنانکه آن وقت نهاده است **قوله** و **چنانکه** گفت.
علمک ما لم تکن تعلم و کان فصلک الله علیک عظمتا و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
فصلکما و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
الدنيا و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
یکین العلماء اولیاء الله فی الارض فلیس لای فیها ولی **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
و درم شود. و خود خداست که پیوسته طالب علم باشد تا عالم و دانا گردد و تا به آخر بدانکه علم
بزرگوار و عزیز است و تو نباید چشم خود را از بهر دنیا و آخرت است. و هر که جاهل است
است بیک دیگر تعلیم و دانش است. و هر کسی که از علم نهاده باشد و در وقت و جاهل است
دو جهان پیشه است **چنانکه** خدای عز و جل در حکم کتاب خویش یاد کرده است. قل هل یستوی
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و رسول گفت لا یستوی العالم و الی هل **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
بین الحار و البارد و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
قوت از غذا بود. و غذای خود علم و دانش است. پس از راه تحقیق چه نمیکردن تحصیل و دانش
و علم بود و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
الناس لله عالم و متعلم و الباقون هیچ لاخیر فهم و در **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
قوت لایله و اجسامهم قبل القیود قیود و ان لم یکنی بالعلم حیث و لیس فی الشهور شود
پس چون علم را این بزرگوار می شد. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
کزاره و در هر قرآن قدم خویش کویه اکثرهم الحق کایه و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
عالم اکثرهم علیه سبیل و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.
تأخرت من علمهم من اهل البیت علیهم السلام و انما احو العلم العقب یعلمون فی الدنیا و **چنانکه** گفت.
کلام عربیت و زبان است که از کلام و دیدار نیست. و ما علم بود و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.

بنیان

و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت. و **چنانکه** گفت.

قمر و قمر افند استرانه
 ماله کون و قمر
 الراف و قمر ای
 جوق طیبه فایه
 وینان ال درون
 دایم بر سر
 افسه خرو
 خاشاک که بود
 آتش افروزی
 می

وہ

[illegible]

مسألة ١٠٠

یوسف

انقلاب

[illegible][illegible]

۱۰۰

کشتن و آفت و برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 ۱۲ **ش** است و برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
ج است و برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از اندوه و استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 بر جوشیدن و شاربیدن است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 کردن و برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 نامه داد و از قیدان توانا شدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 و بازگشتن از سفر و از قیدان توانا شدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 شکر و جزای و جزای شکر و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 بجا آوردن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 خود را نشستن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 این از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 قنیت و بر خاستن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 کردن سخن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 ساخته و در سوره شریف و بشی و طبرک
 داد شدن و فقرت داد و در سوره شریف و بشی و طبرک
 حاضر آمدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 ساخته و در سوره شریف و بشی و طبرک
 استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 در استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک

کند

کند و برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 خوار شدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 سفره و در سوره شریف و بشی و طبرک
 اوق و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 در سوره شریف و بشی و طبرک
 طوطی و در سوره شریف و بشی و طبرک
 بر جوشیدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 حوی و در سوره شریف و بشی و طبرک
 برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 آوردن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 بار داد و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 و برنگه که چون **ش** است و در سوره شریف و بشی و طبرک
 ما شوق و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 مولع شدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 کن خسته شدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 کل جوت سنگ و در سوره شریف و بشی و طبرک
 باز پس کشیدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 که شن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 از استیلا و در سوره شریف و بشی و طبرک
 کشیدن و در سوره شریف و بشی و طبرک
 آوردن و در سوره شریف و بشی و طبرک

کند

[illegible][illegible]

273

[illegible]

الحمد لله

وہی ہے جس نے

المجلد

184

بزرگوار

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

1900

ارسطو

۱۰۰

ابعد و بليغ

المشركين

المكتبة

[illegible]

خطی نسخہ

سجده
و اول و دوم
و سوم

20

گفت

مشهد
وادی
وادی

بکتابت محمد بن
یوسف بن النعمان

296

الكتاب في معرفة الخواص

وکیان شرح

20
11
12

الحج و زيارت عتبات و اضرار و احوال

مجلس
العلماء
والفكر

الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
الهدى والنجاة

۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵

100

100

100

عائیکہ علیہ

میرزا
نور علی
خان

الحمد لله

1

انما ضا من بيا نكح من القضا ضا شتر كشان التهاض انك زود من بيا خيزه
و انما ضا من جنه لائق اض داره وها جايكاهي بوه ليق واضع ماده شتر
 لطيف الشتر واضع هرجع من بوسه باشه القضا من سحبه با زمانه
 الاغياض من بيشها شير الاغياض من روزه هاك بوه صبر الحيز يا ضا من روزه
 بن رك شتر العرا يا ذراخ القضا من رفع كندن وجوا مرد **ومن**
 الحياضه يكدر كبرها نكح من المعاضه يكدر كبرها نكح كرفن **ب**
 القضا من بشتاب رانده **ح** الرضا من زون جامه شوي الرضا من
 زون كوشيك وماده شتر كوشيك **ض** القضا من از سوي بياض **و**
 القضا من زود وحت فراخ **الست** **ب** الاغياض من فراخ كرفن
 شتر **ح** الاغياض من شير خالص خود **و** الاغياض من فام شتر دور
 شتر **و** عر ضا من شتر كركن الاغياض من رسيك كره و مرد **ض**
 الاغياض من طليدك جيزي از مرد **و** الاغياض من سيد شتر از رفا
 انك انك آمدن **آ** واشك الاغياض من شتر **و** الاغياض من دو شتر
 ببردن الاغياض من سوخته شتر از حشم و اندوه الاغياض من شتر
 الاغياض من شتر و بيا كند شتر ديو فتادن **ب** و فرامدك اسب
 و مرغ بن جيزن دشكان خايه الاغياض من بركه بركه زدن و رفتن ستاره
 الاغياض من شتر شتر **ع** الاغياض من شتر كرفن **ف** الاغياض من
 خستك زون الاغياض من افشاند شتر و لوزين الاغياض من فوداشه
 شتر و خف شتر **ح** الاغياض من بياض شتر بياوشك شتر
 و كمر شتر و تاب بار شتر **ك** الاغياض من جيزيك نجه در شتر
ح الاغياض من سوخته شتر از دره و اندوه الاغياض من بركه آمدن چشم
م الاغياض من بياض شتر **و** الاغياض من خود در بياض شتر الاغياض من رايحه
 بياض شتر **و** الاغياض من عوج شتر الاغياض من بياض شتر جامه و ما شتر
 الاغياض من شتر استخوان بعد از جبر **ومن** **ه** الاغياض من شتر
 كراون غايض المشطاضه **و** الاغياض من شتر الاغياض من شتر
 كفتن و جايكاهي كرفن **ع** الاغياض من عوج شتر **ف** الاغياض من
 بيا كند شتر **و** الاغياض من شتر افشاند **الست** **ب** الاغياض من

هركه بياض شتر و هركه بياض شتر و عر ضا من شتر **و** الاغياض من شتر
 فام شتر **ض** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 اندون شتر **م** الاغياض من بياض شتر **و** الاغياض من بياض شتر
 اين اغياض من ماده شتر كساله **نوع** **ب** الاغياض من شتر شتر
 رفت و مشك اب كراخ بوه الرضا من **و** الاغياض من شتر شتر
 شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **ح** الاغياض من شتر شتر
ر الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 شعور و اول اخبريك و مكره مدنيه و شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 دره بياض كوه و شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 بياض كوه و شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 و كاه و شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 جاه شتر و شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 الشتر من شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 في خراون **م** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 خواست و بياض شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
ومن **ه** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 و شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 الماوض **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 الشتر من شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 الشتر من شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
نوع **ب** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 شتر من شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
و الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
ح الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
و الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 بوه الحيز **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر
 جوان بياض شتر **و** الاغياض من شتر شتر **و** الاغياض من شتر شتر

الغياض من شتر

الغريضة شكوفه اخر ما ناره هو جبريل الغريضة داوود تيسوا فاكروه الغريضة
 بشخرا و جاري و شعنه من الغريضة بيار **في** الغريضة رفته بابا لكانك
 الغريضة بن كوه زهير ارام كا و بر منده و جايكا في فرقه و دون از سهيلى غلاره
 الخبيثه جايكا في كجايكا الودو مشونه انواران الغريضة كزيذ الغريضة
 هلا ايكه و شكوفه خرمه و مكن الغريضة اسخوش و زوان الغريضة كوه
 الغريضة باران اندك و اب اندك **في** الغريضة دشمن **في** الغريضة انك تون
 قمار كره اندك **في** الغريضة بانك غلابة و ما كيان و بانك محلي و رجلي و اواز غلابة
 كندوى و بانك بند هلا **في** الغريضة و دانيه **في** الغريضة و جرو
 الغريضة در خشيدت **في** الغريضة الانه كى شخرا **في** الغريضة انك باي شكوفه
 و بيا بيا بندك **و منه** الغريضة جرو **في** الغريضة ركونى ز غلابة
 الغريضة اذن كى شكوفه الغريضة افروده بخداى عى و جلي و كا و دو كوه
 و مانندش الغريضة اقواره اجامه **في** الغريضة باران اندك **في** الغريضة
 لوزه و كوهي كه راه از دزدان كاه و ديزان **في** الغريضة اراه كوه
 و ضد هر جيزى از كلام او شعرو و جرو **في** الغريضة تيف و نيز و مانندش
 الغريضة عيب **الغريضة** الغريضة باهر و ورد **في** الغريضة بيا كى كرون
في الغريضة معصم **في** الغريضة شكوفه خرمه و ما ست و كره و هه جيز
 سيف الشاريفي لزمين شدك الشبه **في** الغريضة كرون الشجر **في** الغريضة
 معوض كرون و بركن كرون و سخن بو خيد كرون و كو شته تمام نالغن الغريضة
 مخزن كرون الغريضة بيار كرون و بيار و استيذت الغريضة مره جبهه
 و جوى كنده **في** الغريضة بيا كى كرون و كزن بيز الغريضة سيم كرون
 الغريضة كاهو تاج **في** الغريضة دشمن كرون دانيه الغريضة جيز بيا سيم كرون
 الغريضة فروداشتن و آسان كرون الغريضة بازداشتن اب اندك اندك و مشك
 الغريضة بيشا اندك اذن **في** الغريضة بيا و كرون و بجان شكوفه و تاج بيز
 رسب الشوفيه بارهاه خرو از هير **في** الغريضة انك كرون **في** الغريضة بيو
 الغريضة چشمه داشن الغريضة چشمه بيم غاده و درو غاده آسان كرون
 و سخن **في** الغريضة كرون و سخن **في** الغريضة خور كرون و شراب شوا و شيدك الغريضة
 مرغ كرون و مرغ از شدن الغريضة عوده اذن الغريضة كا و كى كرون

[illegible]

برای آن که در بارش در صورتی که با سوزن به بقدری که در آن کوه شکن باشد
و العلوقه آن که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و منبذ الفرافله بشعر مقیم شدن و المشاركة با کسی شرط کردن ط
الشرع غلطه خرمه شکن و المشاركة بیو شکن و المشاركة با کسی
شهر و زن الحاکمه با کسی میبختن المشاركة با کسی غلطه آوردن و
اللا و غله با کسی غلام پارکی کردن و المشاركة با کسی آن که در آن کوه شکن است
موشه زحوظه سوزن زود و ناکامه از عجز و کثرت کردن و سوزن در آن کوه شکن است
مردان کوه سوزن تاریکی و مردمانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
شترانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الجمعه با دوشترانی با یکی میان و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و یسعه کوهی و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
یغتاده سوزن الشطرنج و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
سخت تافتن المشاركة با کسی غلطه شترانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
دوشه شترانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
سخت نو میدان و منبذ الحاکمه خان و قصه الحاکمه حاکمه و ماده
بوزون اللغه شترانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
کوه و الحاکمه روز با سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الشرع غلطه کل شکن الغلطه خرمه و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الغرفه درختی بود و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و الغلطه زن کوه که شکن هبطه نام با یکی که بدو غلطه
بر ماده و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الحاکمه و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
کرمین و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
در کوه شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
در هکذا فتاد و در کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
رفتن الشطرنج بهر کوه و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
شکن و در میان شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است

شترانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است

ازین الشطرنج خرمه شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
سیار و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الشرع غلطه خرمه شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
منبذ الحاکمه با کسی میبختن المشاركة با کسی غلطه آوردن و
کرمین و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
با کرمین کل و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الشطرنج و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
شتر و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الشرع غلطه خرمه شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
نوع سوزن در میان شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
دیو و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
نمونه و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
خط شکن و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الرباعی و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الشتر و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
ماده و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
روزی و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
گاه و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
مشار و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
یعنی و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
کوه و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است
الخط و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است

شترانی که در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است و سوزن در آن کوه شکن است

الخطا جمع الامعاء في الصغار مردمان باريد سرف الرقطة جمع الارقط السقط
 في زركه تاكي او شكم يوقن وان في دوتى ويوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن
 وان في كذا وكره يركن **الخطا** سكتها في كذا المنة سردمان رخصه موى
 الشفط مردان سكت الشفط مردمان دوتى **ومنه** الشفط سبيدك
 در زركه كنى اسب **الشفط** عتقان و سياه موى **الشفط** سياه موى بدو كنى
 بود و سياه موى كنى كنى **الشفط** اسحقى و رقى **الشفط** سياه موى درو
 نطها و سياه موى و رقى به چيند مرد و زجيرى ضايح شى الشفط معروفه و باره از
 خرمات **الشفط** زيرين پشته سكيان سبب الشفط سياه موى الشفط نشان سياه
 كنى ان موى كنى بوقت آرايش و كنى بنى كنى از حنظل كنى **الشفط** سياه موى
 دشى **نوع ثلثي** الالخط بغل و باقى ركن خرد سكت الشفط كنى فرزو يعقوب بن
 دوتى و سبب الشفط اول دريا مصر **الخطا** راند كنى كنى سبب الشفط سبب الشفط
 درمات بنوى و جامه لغو الخطا شتر و كنى سبب الشفط سبب الشفط شتر و كنى
 از و باوندان الشفط بهر و دافو لم صاع **ش** الشفط شانه **الشفط** شانه
 الشفط شانه و زركه تاكي ان شكم يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 تير كنى شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 كوه و مردان و دوان شتر كنى **ومنه** الخطا آب انك و بهر و اضاها و از
 مرد و باقى طعام و جزو الخطا شى كنى حال خرد شى زركه يوقن وان في كذا
 و ما ديش بركه **الخطا** كنى **الخطا** سبب الشفط سبب الشفط شتر و كنى
 شتر و كنى شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
كتاب شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
على نوع اق من قاهر الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 و بهر و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 با و زركه كنى **الخطا** سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى

لب و زركه سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 بوقت شون **الخطا** كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 داشت **الخطا** كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 بهر و كنى و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 كنى و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 مضم كنى و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
ومنه الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 بود **الخطا** كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 كنى و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
ف الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 سياه موى **الخطا** كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 بوقت الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
نوع چهارم الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 جوب كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
من الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 آتش و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 شون و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 دناها و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 آتخته **ف** الخطا كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى و سبب الشفط كنى
 و كنى و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا
 با و زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا ان شى زركه يوقن وان في كذا

النسب كرمه مار و كرمه و ماع و كرمه و كرمه

[illegible]

240

22

[illegible]

المستوفى
لاستيفاء

القسم: غير المؤهل

卷之四

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

محمود و
علاء الدين

[illegible]

39

باون هشیار شون **الف** الغایة مردان دراز سترگی **م** الخوامعة اناک ختنه که
 ناشدن **ن** الغایة اجوانان سیکو مرغانی با شنن المخته که میند خنکه که
السداسی **المنشقی** مردی که دهان را می چید **الف** الخیالین اواز
 سبب است که به سستی و کمالتی که در سینه و در ریه و شش و ریه که
 ارجاعها شود اینک چرخ یا شاهین **م** الخیالین کان کوهه المنشقی مرد
 فراخ سینه **الخیالین** یونما جوت روز سخت که در آن طایفه شش و ریه
 رجل نشقی مرد که در کارک بیفتن و رهایی نیاید رجل ملین مرد است ابرو تایی
 سرور **نوع چهارم** الزانی خرج من الشاق بون و اول مرد و کتوفه
 و حرکت مرد عیادتی بود از سختی الخاق طاق دیوان قطیسان الخاق باک کلاغ
 و خراب خنجره اسود از زرق الغین فیصلون خنجره و یقانی خنجره و یقانی
 شلی و زرق الخاق خنجره و روع الخاق موه که از الخاق کوهه شش و ریه که بن
 جنتیکها است و رنجه کون الزانی زبان جنبانیدن در سختی که کلاغ و جنتیکها
 که مرغی بود که **ومنه** الباقی دست بر ما اراقة خرجت ما ذه الشاقه پس
 و دووان رکاب و وایسان شکر الخاقه توانایی و توکی رسن و جزو الخاقه در و شش
 الخاقه ماده شتر و بر جنتیکها و نام شان و چند بود **الزجاجی** الخاقی
ب الزجاجی که خنجر الخاق اواز با که از مرد مریدان الزجاجی رنجه الا که از
 کون بر و بر غاله بند و بیما هما الزجاجی باکی چینی که در و یزدن و رنجه الا که
 مرغان شکارک الخاقی در سختی بوه الخاقی زمین بلند و از رنجه و شکرها انسان
 بلا که یکدی **ت** الخاقی بن کردن الزجاجی دو جامه در کتف الخاقی الزجاجی
العقاق جمع العقیق الخاقی خمر و مایه **ش** الزجاجی بن **ح** الخاقی
 بر و ن آمدن زندان بعد از زلف الخاقی دور سید الخاقی سبب از آخو
د الخقاق دیزها چشم الخقاق کاوین زلف الخقاق کشتن آمدن ما و خور
و اسب **د** الخقاق قبیله بود الخقاق ریسک شذ الخقاق چاشنی و چشیدن
ر الخقاق آن اسب که صلفی و معراج شذ و بن نشسته اهل بهشت الخقاق
 سوخته آتش و آب سخت شور الخقاق بانی اخرا و خور و خور و خور و خور و خور
 کلیم شتر الخقاق استخوانی که کوشه الخقاق ولایت عواق و شکران و کتاف و رنجه
 الخقاق جزای و اذیکه جزای الخقاق سبزی زبون اذیکه و درخت سبزی

الخقاق
 الخقاق
 الخقاق

و جایگاه بود **ر** الخقاق خیار مرانی شتر و زرق **ش** الخقاق مثل **س** الخقاق
 زرداب و زهره بن الشاق **ش** الخقاق آن تیرهای که سبب است از **ص**
 البصاق کونه از خرمین و خنجر **ط** الخقاق ازارت بودی زبان پوشند و بیانی
ع الخقاق تاران سفت و ناسخت الخقاق باک لا شین الخقاق باک لا شکر است
 آید بوقت رفتن باک لا که در خلاف سبب الخقاق آن تلخ و شور و الخقاق زمین
 الخقاق استیک از ابو یفین الخقاق باک کون کلاغ و باک لا که سبب است زلف شکان
ف الخقاق سیل بزرگ الخقاق رسنی دست شتر و بد و بد و بد و بد و بد و بد
 و کاروا الخقاق پوست درون شکم الخقاق دو جامه را بن و خنجره و خنجره و خنجره
 ترشها الخقاق باکی و روعی که فی الخقاق اندوخته آمدن و باکی موفقه که **ق**
 الخقاق مرد بسیار کون و متاع دون کانه الخقاق شتران سه ساله و خنجره و باکی
 کون الخقاق باریک الخقاق جمع الخقاق زمین ریسکان الخقاق نان سکن
 و استخوان بوسیله شذ الخقاق کنارها اجوی و روع با الزجاجی و کتف و کتف
 الخقاق خنجره شقاق شقاق باکی سبب الخقاق ذش و باکی خنجره که
 الخقاق تلخ و شکر است **الخقاق** آب تلخ و شور و الخقاق استنان نرد
 بزاد **ل** الخقاق در و کون الخقاق جنبها و امن و جزو و موی شتر و خلاق
 نام مرکب الخقاق بوه الشقاق مردی بود و سبب الخقاق در و خنجره و زبان
 و سبب شذن باکی چشم الخقاق زها شین و انکاح الخقاق آن قدر از زها
 که بد و جاربای و رنجه که کتف **م** الخقاق با ذابله الخقاق در و خنجره
 الخقاق چیز را طعم و شرب **ن** الخقاق آما سکن و خنجره شذ الخقاق
 آن آهن که بر آهن جاربای کتف و کونه از سبب الخقاق بن و شکر و آنج میان
 در و خنجره بود و دوان که بای کتف الخقاق سبب و کتف و کتف و کتف
 و ستاره بود و بی مهره ماندن الخقاق بن خنجره و مایه و مایه و مایه و مایه
 سیاه کوش الخقاق دست قله که کتف الخقاق کتف شذ **م**
 الخقاق باک لا الخقاق اندازه الخقاق استکله الخقاق سورها کون
 الخقاق سخت سبب و کتف سبب الخقاق باک کتف **و** الخقاق چاشنی
 الخقاق خانه ریش و خانه بود چون سوار و سوار و سوار و سوار و سوار
 از شکم است آید بوقت رفتن الخقاق روع و کتف و کتف و کتف و کتف

الخقاق
 الخقاق
 الخقاق

الحرفان
الذين

[illegible]

ح الحشوق دوری دوری است **ح** الحشوق مردمانی که چشم **ح** الحشوق آنانی که کوشه
در آن دارن الحشوق کاین زن و راست کویان **ح** الحشوق نادانی و بلوغ آنانی که
نقاسه کردن و کوشیدن شکافه کوش و جزوه و بناسه شوق الزرقه کجای الزرقه
الحشوق مردمان است زانی الفرقی بنده افراطی و نوزلی چیز بهیچ و دعوی بهیچین طوطی
نظاف موی خست و کبوتران زن و مشران کراومه **ح** الحشوق مریضی که سوره ایشانی
از دم دور بود **ح** الحشوق سخن گفتن **ح** الحشوق سوی الزرقه ماده شمرانی که سواجستان
ایشان بسته بود الحشوق همه سوی **ح** الحشوق اسبان دوری الحشوق جنبه الحشوق خوا الحشوق
اسبان کاهرت الحشوق رود پای بود الحشوق مردمان که خود **ح** الحشوق کیم خردان و بازرها
کاسه و کیم خردان الحشوق لرغنی **ح** الحشوق کز آن و مردمان دراز کردن و سکن سید
کزان **ح** الحشوق کوان سیب **ح** الحشوق کاین زن **ح** الحشوق سامان الزرقه
زین با سکه و ریک الحشوق سوزن الزرقه کبودی الحشوق یکبار و کاردی الحشوق الزرقه
آغوش بود و ما تن شربت بود الحشوق جذبی الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
الحشوق رسیانی که در کون بر و بن خاله بندن **ح** الحشوق یکبار و آج یکبار و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
کلوان **ح** الحشوق اهر رکن سین فام الحشوق روزی که در کون شیش **ح** الحشوق سحر کاه و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
و بار درخت معیان و نباتی بود همیشه سبز الحشوق سکن ساه **ح** الحشوق نفیس **ح** الحشوق حشمت
الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره **ح** الحشوق کز آن و مردمان دراز کردن و سکن سید
کزان **ح** الحشوق کوان سیب **ح** الحشوق کاین زن **ح** الحشوق سامان الزرقه
زین با سکه و ریک الحشوق سوزن الزرقه کبودی الحشوق یکبار و کاردی الحشوق الزرقه
آغوش بود و ما تن شربت بود الحشوق جذبی الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
الحشوق رسیانی که در کون بر و بن خاله بندن **ح** الحشوق یکبار و آج یکبار و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
کلوان **ح** الحشوق اهر رکن سین فام الحشوق روزی که در کون شیش **ح** الحشوق سحر کاه و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
و بار درخت معیان و نباتی بود همیشه سبز الحشوق سکن ساه **ح** الحشوق نفیس **ح** الحشوق حشمت

آفتاب الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره **ح** الحشوق کز آن و مردمان دراز کردن و سکن سید
کزان **ح** الحشوق کوان سیب **ح** الحشوق کاین زن **ح** الحشوق سامان الزرقه
زین با سکه و ریک الحشوق سوزن الزرقه کبودی الحشوق یکبار و کاردی الحشوق الزرقه
آغوش بود و ما تن شربت بود الحشوق جذبی الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
الحشوق رسیانی که در کون بر و بن خاله بندن **ح** الحشوق یکبار و آج یکبار و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
کلوان **ح** الحشوق اهر رکن سین فام الحشوق روزی که در کون شیش **ح** الحشوق سحر کاه و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
و بار درخت معیان و نباتی بود همیشه سبز الحشوق سکن ساه **ح** الحشوق نفیس **ح** الحشوق حشمت
الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره **ح** الحشوق کز آن و مردمان دراز کردن و سکن سید
کزان **ح** الحشوق کوان سیب **ح** الحشوق کاین زن **ح** الحشوق سامان الزرقه
زین با سکه و ریک الحشوق سوزن الزرقه کبودی الحشوق یکبار و کاردی الحشوق الزرقه
آغوش بود و ما تن شربت بود الحشوق جذبی الحشوق کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
الحشوق رسیانی که در کون بر و بن خاله بندن **ح** الحشوق یکبار و آج یکبار و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
کلوان **ح** الحشوق اهر رکن سین فام الحشوق روزی که در کون شیش **ح** الحشوق سحر کاه و کیم سیاه فام دوری که کبودی زهره
و بار درخت معیان و نباتی بود همیشه سبز الحشوق سکن ساه **ح** الحشوق نفیس **ح** الحشوق حشمت

الصيد

100

ح

الحمد لله
الذي تزيده بآياته

روایتی

التحالف
الأطريفي

五

10

مجلس
دعوت
۱۳۴۲

1875

قرا فطرت و معجزات
اقول لایمینه و افند
اولد کیمی
ایلمه
عنه

۵۵۵

1940

21

فَالْأَعْيُنُ
فَالْأَعْيُنُ

5, 12, 19, 25

[illegible]

و ختم شد

33

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

دوا کوز آب
هر چکای از

[illegible]

الإلهام

آنکه باز در بندگی افتادند و در سخت آفرینش **الف** در دو عالم از این عالم بیایدند
 الاغلام در خواستهای بزرگ و جمع العیال و دوستان نهان از آن که از آن چیزهای بد و قار و شر
 و سلبها و کوی و بیاض اسلام و مسلمانان و مسلمان شدن و سلف و ذریه و فرزندانش و خدای تعالی
 و کرم نهان و زمان کسی را و سلام و اذن و بکسی سپردن و اشتی کردن از اظلام تاریکی شدن
 و در تاریکی شب شدن از اظلام در جمع العیال الاغلام نه نشان کردن و بیاباها نایب و جامه را
 دراز کردن و لبها بلبین شکافتن از اظلام در قلبها و آن تیره ها کی بد و قمار زدن از اظلام در میان
 عروسی کردن و در مسکنهای نیک از اظلام در سر و خورده اظلام در دله و دانه بقیع الظلام بی
 و آفرین و آنکه خرد و دست انداز و بگشاید اظلام در سخت دانا اظلام در جمعی اظلام در بیرون
 بود الاغلام در عاده شکر بکشی آمده **الف** نظام تمام کردن و تمام کردن استیانت و در خاصیت
 الاغلام در با آسودن و پر کردن و پان و در یک آمدن الاغلام در سیاه کردن و خود را بآب گرم
 الاغلام در بوی گشتن گوشت الاغلام در کسی را نکوهیدن یافتن و واپس پستاندن الاغلام در سبزه
 پودیدن و اما در جای بود از تمامه معقول و کشتن و خاموش شدن الاغلام در پودیدن و الاغلام
 در کرم و دیگر شدن و شیشه را سر و شش ساختن الاغلام در این ادوار پدید و خدای تعالی و در شدن الاغلام
 ابرائی شدن خواه الاغلام در آسودن و پودیدن و در خدای الاغلام در خدای و شکوفه آوردن
 درخت و جامه را استین الاغلام در فرو آمدن و کشاده کوچکی کردن و کشاده کاهی زیان الاغلام
 همانا کردن الاغلام در بارها الاغلام اندر و کرم کردن الاغلام در کرمه الاغلام در کرمه الاغلام در
 سخی چرخ سیندر **الف** الاغلام در رختی بود و یا نهانی و بر روی کرد لیلیت و بلند کردن ایند
 الاغلام در کوی سندان الاغلام در شش الاغلام در سختی که در شایندش **الف** الاغلام در انکشت
 سترک و پوشیده کردن و همچو و کد اشق و بسته کردن الاغلام در بیاباها شدن الاغلام در شش
 الاغلام در الاغلام در بارها ایند الاغلام در او کسی که ایتد داشتن و ناخواسن طلع الاغلام
 برون در افکندن الاغلام در قیام الاغلام در بقطر افکندن و در کد اشق استیانت الاغلام در الاغلام
 موی که در افکندن بود و شیر الاغلام در درم الاغلام در تیرگی الاغلام در شیر و شیر و زود
 الاغلام در شش **الف** الاغلام در ساها الاغلام در کرمها امر و در الشوم و زده داران القوم امر
 شش و واسب و خشریک و زود القوم در استاده بر راست داشتن الاغلام در کشته الشوم
 الاغلام در خشد الشوم در خفکات **الف** الاغلام در این شدن آیتا در زده الاغلام در شش
 شدن و عشق الاغلام در خیره و در افعی در پانده **الف** الاغلام در باجین نزد و کرم کردن
 الاغلام در باجین انجیل و نزد و کرم کردن الاغلام در دیکر الاغلام در دیکر الاغلام در دیکر الاغلام در دیکر

آج در خواست چنان آید که
میدم را فرود می آورند

[illegible]

10

نصف

[illegible]

نصف

المجلد
العدد

卷之四

العجیبه نرمن رفتی **ب** التیمی یکا ندوسیان کردی و آنک نشان بدختی دارو مغروف
 بدی و حوله زاده الوعیه بلید حکم کن **ج** البهیم یک رنگی و اسیدی نشان و شب سخت
 تاریک البهیم کرم روی و سبزه روی البهیم مرده کن زبات در سخن البهیم باکی سبزه طراز
 شقر و **ف** التیمیه و شکرکی برانگشت بندن تابان جیزی باذ دارند الشقیه
 و شام داند **ث** العقیقه اطعمای کن درو ملخ کنده الوعیه سکر و ص کنده گیاه
 و درختی **ح** البهیم اما سکنی در مشک نوکن **خ** الشحیمه کینه سخت اندر
 دار خشم و درخوردن **د** الجذیه کرمه الوعیه هدیه و پاره ای سخت در زدن بره من دلی
 در زدن **ر** الخریجه آگوش کف کن بلیم به زن الخریجه آگوش کنده و ماده شقر یک
 و کاه کردن **ز** الخریجه بی روزی کردن الشریجه ریجند آگوشه از کوه ری و زمین کشت
 درو دو آغ بکن زراعت دون بکار کاشن الخریجه آگوش کن ایمن الخریجه آگوش کن
 کرمه **ط** الهالی کن خفا **ط** الخریجه آگوش کن ایمن الخریجه آگوش کن
 گوشت سوسا کینه و خشک کرمه و درو ملخ و شکر کرمه **س** الخسیه آگوش کن
 القیبه زدن نیک روی و شقر کن بارشی از بویه خوش باشد و سکنه و بارز و بوی
ش الشقیه آن پوست کنی فرزند طفل اندر و بود الخقیه لادخت بویینه الوعیه و شقیه
 و سختی **ی** الخسیه ارکستان کن درو در نشان **ی** الخقیه آگوش کن
 الخقیه کاغذ سپید کن بر دنی سیند الخقیه کنی داو و کرم کن از حق الوعیه و طراز
 مانه **ط** الخقیه آگوش کن کرمه و کاه و مانده الشقیه آگوش کن درو و طراز
 بود و بارز و طراز و سخت **ط** الخقیه آگوش کن کرمه و کاه و مانده الشقیه آگوش کن
ق الخقیه آگوش کن و **ق** الخقیه آگوش کن کرمه و کاه و مانده الشقیه آگوش کن
 جایا کنی الخقیه آگوش کن اما سکنی با شد الولیه اما سکنی با شد الولیه
 سرراشکنن الخقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن
 زن دراز بالا الخقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن
 جند و بیه کنده **ن** الخقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن
الحماسه الخقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن
 استوار کردن و تمام کردن الخقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن
 افکنده الشقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن
 کتاب الشقیه آگوش کن و کرم کن بندن و بالین الخقیه آگوش کن و کرم کن

الخصيرون
آية

بدریہ
مکتبہ
۱۹۰۸ء

وہی کہہ رہا تھا

عن المياثوث درويشان ش القيد ثوث جاثوث بود ط القاسقون في دار

النفس لولت وادركت كان **ط** الخافضون غناه داركان **ع** الا وبعثت جعل الله
 كسائي كي باران بهجا من راديه الخافضون ترسكان الواعون ركوع كسائي
 الشافون شوشكان الشافون خواص كسكان الخافضون فرمان بن داران
 المطيعون مثلها الموعون توا كسكان **ق** الخافضون عهديات المنفعلون
 ركن يركان **ف** الخافضون بفرمان وبن مردان المنفعلون بن حيران كسكان
 الشافون كمانه بنان الفيلكون كمانه بن حيران الفيلكون باذ شافان **ل** الا
 زاهدان ترسان الاذ لول مردان دون ناكس الاذ لولت عيشه كان الخافضون ناذا نان
 الشافون شافان وناكان وماندش الشافون كمرهات العاد لولت داود هنر
 الخافضون خرد مردان الخافضون درويشان الترساوت يعقيران خرداه المنفعلون
 نازك كسكان **م** الاذ لولت بن سنان الاذ لولت مثلها الاذ لولت كسائي با نان الخافضون
 داوران الاذ لولت من باران الشافون روزه داران الخافضون عباد كسكان العاد
 جهانيان الخافضون دا نان الخافضون كمانه كسكان الخافضون احرامه كسكان النافضون
 ياسين **ن** الخافضون هشتاد الخافضون كسكان و مردان ناسوار الكافور
 خان كسائي الواعون كسكان و سلمان الخافضون نيكو كسكان الخافضون ذوا
 و سحر و كروان الموعون كسكان با نان الخافضون بنان و لولت كسكان **و** الاذ لولت
 دشوار داركان **ي** الاذ لولت ناسكان لعين من باران الاذ لولت باران
 الشافون من نامان الشافون درستان الشافون يعقيران الخافضون هنر لولت
منه الشافون نهالي وبعثت كسكان الشافون **الشافون**
 الاذ لولت نوبكان الشافون مثلها الشافون كمانه بنان المنفعلون فرشتكان
 نودي النكروون بدووع داركان **ج** الخافضون ستر مرغاني كي فرمان هي ستر
 فرشتكان الضفاريون شكيان المنفعلون مرده هنر كان المنفعلون بنان
 المنفعلون روي شناسان وبن كسكان المنفعلون آنا كمانه كسكان بنان الخافضون
 آنا كمانه كسكان الشافون **ح** الخافضون ستر بدووع داركان **ع** الشافون
 نجاشون **ف** الطافون خدمتكان و خشم **ق** الصافون ستر
 كويان الخافضون آنا كسكان ستر ندي الضفاريون برسان داركان و حورق
 الشافون دورويان **ك** الاذ لولت بدووع داركان **ل** الخافضون كسكان

[illegible]

حرمها بالانساب كسرى وخرمن كاه الديرين كاهرين من حاكم الديرين زعيم بالخط
الغريين جايكاه شير ودرخستان وكوشه وقيله بوه الغريين كن وابه بر ودرين
حوض الغريين بار ودرستان الكريين كونه **الغريين** المزمكين الزرين كان
ومره آهسته ويره بار الغريين كره هيا مردم الزرين حنظل كى جيري بس شنه
وغورين **الحجيين** جايكاه استوار الحقيين تير كوكى الزرين بيايد وكني شكش
دروكنه وكناره بن زانوي است **البعييين** درو غيا وجاهه اليعطين زو غييه
الوجيين نوا وماري وكني **البيطين** بن رك شك ودر حله بيهو العطين مرد
روني القطين آرميد ودر حله متكاران مرد وكونه اكنه المطين كل راد **الزجين** باره
خره اللعين مرد دور رانه وديو وكر كد آخ در ميان كشت ولسا كنى تير عقي سند
المعين آسروان بالكره وابه جيره كى روان بوه وكني ويا جيره بوشه اليعطين ياري
كنش **الذفين** درون خاك كره وجاهه اناسه الشفين كشت **اليعطين** شيرتاره
كى بدوع بياين ندا ليتين نى كان ورك **المكين** بن ركوار شنه وخاص باوشا ويايكاه
اشوار **القلين** جوبه بازها كود كان **الامين** مرد استوار امين يعنى جيري
الئين هوجين كى بيا كران بزه وشت يكي الشمين خربه القيين بايندا اليعطين مردان
كودلى القيين سزاوار الكيين كمين اليعطين سركند ودرست راست وقت و قوتان وسون
دست راست وداو وديري ويايكاه مردم وكني **روا كيين** بايندا اليعطين كود كى در شك
ماذ بوه وكونه اليعطين بالي شير وارزو منو كشت ويايكاه كران بيايد من اركه خيين ماه
جايكاه لاولي الخيين كرمين الدنيان آبه يعنى جوبه شك شو وابه اليعطين خيين **الزوين**
آواز ان مصيبت رسيد وكني كان ويايكاه كران بيايد الشيين زمره اليعطين سالها وكني
سالها الشيين بيكون آنا الشيين يعطين اليعطين بالي شير وارزو منو كشت ويايكاه كران
وما شوش ويايكاه كران كوش ويايكاه كران كوش ورجو المطين جيري كى نعت كره اليعطين مرد
شش ودر قوت ودر حله **الذيين** شش كرمين وروغن باليد الزجين كره ويايد
الميين اندك وخور ودرست وابه وشت اليعطين كاه ويايكاه **وقته** الحيين
بشم اهوريه ماله العيشه بن بان آوردن بن كسى در حله ودر حله **الوشتيه**
جايكاه بوه **الحجيه** كره **الاعيين** ارنه دشامه ودر حله الشيين خشم
واردها **الغرييه** ياره كى بن شك آبه ودر حله الميينه شهرستان در سنا ودر حله
رسول عليه السلام **الغرييه** جايكاه شير الغرييه ات وكني دولي اليعطينه ودر حله

مردم
اليعطين

مردم
اليعطين

مردم **اليعطينه** كره جمع كره القليله ماله عرس **الحجيه**
زنى كره ودر حله **الشعبييه** كيه حله وكني **الشعبييه** الشقي القيين
كوشند كى الزوينه حله **الشعبييه** آرميد كى **الشعبييه** عام شهرين
بوه العيشه كرمين **الشعبييه** حله ودر حله **الشعبييه** الشقي الحيين
الشابين مرده راسايش كره وكني بيايد شوف يعنى هه القيين جيري باهون ودرست
بن واشتن **اليعطين** بن وداو ودر حله وكونه القيين حله كران الزوين حلق يون
وابه ناخن **الشعبييه** بفتنه الحكنه القيين وشت بيايد ودر حله
اليعطين شش **الشعبييه** زوه بيزن ترغ الشابين **الحجيين** الحيين
كود **الشعبييه** دوه كران **الشعبييه** كرم كران **الشعبييه** بيل سوك **الشعبييه** بيل سوك
القزين حايه راسايش كره القيين شهرستان كران القيين ودر حله **الشعبييه** القزين
بالن ناز كران واز وداو ويايكاه بيايد **الامين** نامر يك شاش بوه القيين باليكه
مرد كران **اليعطين** زمره كران **اليعطين** بشت المزين بيايد بوه القيين بشت كرمين
جايكاه بوه **اليعطين** مظهره كى از بورت طلع خرما كند الشيين آواز زاري كى اليعطين
اليعطين بيه رانه وداو **الشعبييه** الشيين بيل سوك كران **الشعبييه** الشيين
سك كى **الشعبييه** در حله **الشعبييه** الشيين اسرار كران **الشعبييه**
حايه راسايش كران **الشعبييه** ارمه كره ودر حله **الشعبييه** ودر حله **الشعبييه**
نوه **الشعبييه** بيل سوك كره ودر حله **الشعبييه** هله **الشعبييه** ماله بيل سوك **الشعبييه**
الشعبييه بوسايدن **الشعبييه** كره كران **الشعبييه** زمره قتل ودر حله **الشعبييه**
الشعبييه سطرها كراب شك بشت **الشعبييه** وداو **الشعبييه** **الشعبييه**
الشعبييه قرا حله كران **الشعبييه** دست كاه وداو وياي **الشعبييه** كره **الشعبييه** ودر حله
كى **الشعبييه** ودر حله **الشعبييه** كره **الشعبييه** **الشعبييه** ودر حله **الشعبييه**
امين **الشعبييه** ودر حله **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه**
ويايكاه **الشعبييه** بيل سوك كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه**
الشعبييه بيل سوك كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه**
الشعبييه كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه**
الشعبييه كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه**
الشعبييه كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه** كره **الشعبييه**

مردم
اليعطين

[illegible]

الفصل رجب مغرة سردی کی دو اشترائیں آفت و آفتاب **نوع ششم**
 ابویہ یار و بیگزات القیہ بیابانی بود کی درو رو نه در خانه شود و بن رگوار کی خبر آن
 خدش **التباعی** القیہ مانند الشیخ مرد بن رگوار و نام دار **ج** القیہ و بن
 شناس و خدش و بن چاه و کوه اسید کی دستها پیش از زهدان مادر بین و ن آید **التدیة**
 بنیان تمام القیہ **الف** القیہ نیکو کار و خوش خلق و بار **الف** الشیخ بن خرد و نادان و بن زان
ق القیہ در ایند القیہ و مثل **ل** الخلیف بقیث سکن بجایگاه مانند باشد القیہ
 فی چاشنی **ه** القیہ عاجز از سخن **و** القیہ امهری بود در حشاش **د** القیہ
 سخن نالما شیده **ر** القیہ سخن در رزم **خ** القیہ دروغ و متان **الابیة**
 آفتاب **م** القیہ آید کوسفند **الحماسی** القیہ بن شستن دو کس
 هن کی بیشت یا ر حوش القیہ مانند کون الشیخ بیدار کرد آید و ۷۰ که کون بن جبر
 کی اولان غافل باشند **ج** القیہ روی باز کرد آید و کسی را بن دیکر کسی فرستاد و زب
 خیار و خبر نر کند کون و وید و را بخانه **ن** القیہ و خوار کرد آید **ل** القیہ دور
 کرد آید و بدوری وصف کون و آسان کرد آید ن کار بر کسی **ف** القیہ نادان
 و کم خبر و خاندان **ق** القیہ زمین کرد آید **ل** القیہ بی خرد کون و شیفته
 کرد آید **و** القیہ آوج کون الشیخ سرگشته کرد الشیخ به رشت خود کون
 و مرد مراد بفرمودت القیہ و قد آمدن با خبر شد القیہ زیان او و کون القیہ
 بر آید کون کارها بن مرد مراد القیہ آب دار کون و دیا رسانی و چو شایند کون و آفتاب
 و جز و را راند و کون الشیخ بلند نام کرد آید و پیدا کرد **ک** القیہ بیایه خوار
 الشیخ سرگشته کرد **التباعی** القیہ مردان بی حوش و دل نه **ف**
 القیہ مردان سه بدون علی خیال جدا جدا و بجای خویش جدا جدا **ه**
 القیہ سردی کی از نان نیامینند **و** القیہ بن رگوار بیایه **الف** القیہ و
 رجب نیریه الخلیف سردی کی خدش از طعامها در خانه دور باشد مکان شایه بران جایگاه
 رجب رجب نیریه سردی کی آفتاب در وقت او رسید باشد مکان شایه جامع بدانست
ه ذوالکریجة ششم و تحت **نوع هفتم** القیہ شناختن جایگاه جبر
 القیہ بیایه زدن و کسی را بدستی از کار بیزار داشت القیہ بیدار شدت القیہ
 شایه و داشت **ف** القیہ بی کون زدن **ج** القیہ در جای شدت بکراهت
 القیہ روی و حش و اول و زو و اوله جبر و بیایه جبر و کل شیء و القی

طوبى لمن لم يزل يذوق طعم الله في كل يوم
ويعلم ان الله لا يترك عبدا من عباده

سوزنار د و خاالى شونت و كن شرت السلفو رايل شونت اند و عشق الطلو بله شونت
و بر كوا رشون و بر كواي چين كند شونت و غلاب شونت و ارحد و كوش شونت السلفو بر كوا

[illegible]

الغزوة: الجهاد ووجوبه الغزوة: الجهاد ووجوبه الغزوة: الجهاد ووجوبه

كثير في الشوق لا يبتدىء **ب** البدوة **و** البسوة **ج** النوبة **و** الحام **ب** بسا
الغلبة **و** الزن **س** سيد **و** نام **ب** ما **ب** **ث** الغلبة **و** البسوة **و** الحام **و** النوبة **و** الزن **س** سيد **و** نام **ب** ما **ب**

[illegible]

ملازمة العرفوة وجوب سيرة لورث العن حرة سبانی بودی بقی و بوسنی و با غایت شکر
 و المشیئة بجای زین از پشت اسب **الخصاس** الموصوفی کی سفیر و خصی کریم
 العرفة ظلمة و قبا القضا شتر بود کوش **العرفة** عامه رو کرد و با القضا

ومنه الأخوة الأخرى بنو حناج بأشدن الحزن وذهاب زكواتي التحسين واجبة

أَنَّهَا لَمْ تَقُودِ إِلَى جَنْبِهَا كُنْتُ **د** الْعَمِيدُ وَهِيَ أَرْضُ سُوَيْسَ الْقَلْبُوتِ فَلَا
الْعَمِي رَجُلٌ مَقْرُورٌ وَجَوَابُ شَيْءٍ بِجَوَابِهَا وَأَمَّا مَقْشُورٌ رَعِيْنٌ لَمْ يَرَوْهُ مَسْجُورٌ

بدره نوع **عسکری** هم بر آنکس مع سوره که کلام عربیت در آن و او موجود نیامد
نوع چهارم الجیاد و غلاف لایک **ب** الجیاد و آب جمع آمده و جای الجیاد و

[illegible]

في الحراوة والشمع كين الهواء تلجوب دسني ونام اسبي بوق **س** القساوة والشمع والحملة
في القساوة اسبيلون وفي القساوة والشمع **س** القساوة والشمع والحملة

درستان مردان

卷之四

وَالْحَقُّ أَنَّا جَاءْنَاكَ بِالْحَقِّ بِنُورٍ وَبُحْرَانٍ ۚ

فالشفا والابن عيسى وبهذه الحقة شفا والابن عيسى وبهذه الحقة شفا والابن عيسى

بالحسن الطلاوة فليبين الحاجة إليها وما هو لدن وقال بعض المنظرين في الطلوة خلت
تلاوة أبي يحيى فاحتاج إلى الطلوة وما هو لدن في الطلوة فاحتاج إلى الطلوة وما هو لدن في الطلوة فاحتاج إلى الطلوة

وَالْعِلْمُ وَنَافِعٌ سَوِيٌّ أَرَادَ هُنَا بِهَذَا الْعِلْمِ الْإِسْلَامِيِّ وَتَرْكُهُ مَعَ تَرْكِ الْإِسْلَامِ
بِأَنَّ الشَّيْءَ أَشْرَأُ مِنْهُ لَا يَنْفَكُ عَنْهُ جَزَاءً وَلَا يُقْبَلُ فِيهِ عَيْبٌ يَمَانَةٌ وَتَقَابُلٌ
لَهُ وَآخِرُ مَا رَأَى مِنَ الْقَدْرِ أَنْ خَلَقَ فِي كِتَابِهِ نَوْعًا لِكُلِّ شَيْءٍ لَا تُحْصَى

مودة الثلاثي العوذ وان كان ومنه العوذ علوه فلو ان جابا الى من نوع شيب
نوع الشيب وركلامه من حيث هو من امر موجوده نيا يان نوع هفت قسم الباقي فلو ان

وكن كرون الزرق فمن يقنن الذئب يلدن الشا وحقن وعكزن كرون وكشيدن حجامه جنا كرون
وبغز كرون الشا وآنح از جابه بر كرون جودن باش كنند واز بيش بشفت الشا وبيان ووكولده

وَلَمَّا لَقِيَ وَبَشَّرَ بِشَرٍّ أَلَمَ الْأَبْنَى خَوْرَةً فِي دَاخِلِ الْخَبْأِ حَزِينَةً كَوَدَّ أَنْ خَوْرَةً
الْحَقِ يَسْرُدُ أَتَى قَوْلَهُ عَلَى الْخَبْأِ بَرْدًا سَعِيدًا أَلَمَ الْخَبْأِ فِي دَاخِلِ الْخَبْأِ حَزِينَةً كَوَدَّ أَنْ خَوْرَةً

و يا مودني و دما ميا فانه الضيق باخيا تستحق الضيق بربان فانه الضيق حيا
الكنز بسره و دما ميا فانه الضيق باخيا تستحق الضيق بربان فانه الضيق حيا

استوار زمستان بجای استوار و در روزگار قحط شدن العنق با شمار ایل من گران الفت
 کاهن و کاهنایان **الحکم** خاکی باغین و عطا النور دادن العنق بجای و تا کردن

الغنى! يا شاكى آؤردن روزه الشؤ! هذا كرم **ح** الجوع! يا خلى كرم! الدؤج! يا كرم! الشؤ!
ان هك: شؤ! الغنى! يوقن! شير نادان كود كرم! الشؤ! سركين سركين جمله دكان

و این بار بنده و سرکین افکندت مود و بویست از گوشت باز کردن و پختن از دست باز کردن و پختن
استیلا قطع الغیر و الماء العجمی و باز کردن **ح** الذخیره اینست در دست کردن استیلا

پس نامه بر نامه بن و عیال کل از زمین فراوان اشخود دهان با درون و دهان با درون
اشخود رون و با درون رفتن سوزان سستی هشار اشخود اشخود و بدین آفرین
اشخود رون و با درون رفتن سوزان سستی هشار اشخود اشخود و بدین آفرین

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

33

المسألة في كمالها

[illegible]

453

الاصحى رسله

[illegible]

2

11

الأدب
بزرگه قوتی

100

3

آن باریان باران را

5

6

التشكي باليد ان كسى المرحى انك عدولك ان كيم كلف التشكي شك خد
الف الثاني - وكنن خوردن التجاني سدا شدن و روشن شدن قوله تعالى فليأت
 علي ربه الجليل ^{الاستغفار} التجاني ليرايه من كرون التجاني تبي و تعالى شذف الشذف و هو هشت
 شذف و سخت نديك نديك شذف التجاني خوش عيش و خوش نديك شذف و بار
 شذف تاريخي التجاني بلده شذف و بن شدن التجاني غايه بكاروا شدن التجاني بريا
 شذف التجاني روزگار و دراي كرمش التجاني بن كشتن و ولايت راندن
 و دوستي داشتن باكي و بكار و كسي بن عاشق و كار و در بن كرمش التجاني آية افرو
 و خستين سبب از سبقت التجاني انك ساختن سبب كند التجاني سبب از سبقت التجاني
 ناز و كنده و دوم سبب از سبقت ^{الغنى و داران} التجاني بن سنا و خزين التجاني نام نهادن خود
 التشكي نهان شدن التشكي بن داشتن از جاي بجاي و بن شدن **ف** الثاني
 درك كردن و آهسته كرمش در كار و الشبي بسو خواندن التجاني و نكشتن جين
 التجاني بن كسي كند نهادن التجاني ميم باي كردن و نكشتن جين في التددين نديك در
 آمدن التجاني كمان بدن و اصله الشطرنج التجاني رنج بدن و رنج بن داشتن التجاني
 شلو و كشتن و سريافت و في نيازك نمودن التشكي كيت كرمش التجاني ارز و خواست
 و از و كردن و در و كشتن و خواران و ان قارانه تعالى **اولاد** التجاني التي الشيطانات
 التجاني سر و كوي **ه** المقيتي كادين كن **ه** الشبي ارز و كردن التجاني باري كردن
 و مشو و شدن و روزگار و اخيره كند شدن و بن كشتن **و** الشاوي جمعا شدن
 التجاني كرم شدن التجاني سيارب اخذ الشوقي راسته شدن التجاني بن و
 شدن التلوي بن جويش بن شدن و در و بچيدن زن المدوي ابن بار و دي
 التلوي ^{امراة كرمش} بصلاح آوردن جيم **و منه** المديبة كساك كرايك ديكي بن شدن
خ الخوخية سخي زماة **س** الفلسية كلاة القليسية مثلها **ف**
 الخيفية مسلماني المنيبة زنيكي سه شوي و به مردما شدن **ف** البله
 عيش خوشن الوهنية مثلها البعزنية بيك راي و موي ساق شوال القف
 زن كوناة **ه** الذوقية سخي زماة **التداسي** الشبي بيغاميد
 الغرنوي غالب شوند المتعفي خواصه **و منه** المنزوية كس سغند
 كراة بالاسيق و بن و غير **الحي** و غيرها ^{المرادى و حلال} بنات اوي شفا كراة
 الشوقي سمر و بيان **و منها** البعد الاشقية سنا و لايت راندن ماه

[illegible]

[illegible]

في العوالت، والا وادعها في الدال واجعلت الف الموصل لاصباحها اليها عنه كون الحو الاول
قال الله تعالى واذا نبتت اى تدرى نبتت وقال سبحانه من يحيى اى يستنكره قال ما بها المومل الى الله
وقال واى كنتم صبا فاطمة واى فاطمة واى فاطمة واى فاطمة واى فاطمة واى فاطمة واى فاطمة واى فاطمة
وذلك فاطمة لم ينعكس لا ينعكس لا ينعكس لا ينعكس لا ينعكس لا ينعكس لا ينعكس لا ينعكس
ادراك صدد تدارك قوله حتى اذا ادراكوا فيها اى تداركوا وقال فاذا رايتهم اى قد رايتهم وقال
تداركوا عن كنههم اى تداركوا وحروف الاعداء اربعه عشر حروف الا اى المرء واللام والنون
لا تدغم التاء فيها مثل التذكيب والتلاوم والتت بضم ٢٢

519

900000

